

جواب دندان شکن

گویند خروشچف در خلال بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی سابق، پرده از روی جنایات استالین برمی داشت. در خلال سخنرانی، شخصی از گوشه ای فریاد زد: آقای خروشچف شما در آن موقع کجا بودید؟ خروشچف دنبال صاحب صدا گشت. ولی نتوانست بداند صدا از کجا و از کیست؟ بلند فریاد زد: چه کسی بود حرف زد؟ صدایی از کسی در نیامد و آن شخص جرأت پیدا نکرد خود را معرفی کند.

خروشچف وقتی چنین دید گفت:

ای رفیق!... من آنجا بودم که تو اکنون آنجا هستی!

دزد ناشی

شبی دزدی ناشی به کاهدان زد و وارد دفتر کل یکی از سندیکاها در دیترویت شد.

ماموران سندیکا فکر کردند او یکی از جاسوسان است پس دستگیرش کردند و با طناب بستند و سه ساعت در یکی از اتاقهای سندیکای خود که در طبقه دهم بود، از پا و یوزان کردند و چنان کتک مفصلی به او زدند که سر و صورتش خونی شد و چند بار از حال رفت. عاقبت آنها آن بیچاره را پایین آوردند و به پلیس دادند. دزد ناشی وقتی مامورین پلیس را دید، گریه کنان و نفس زنان به طرف آنها دوید و فریاد زد شما را به خدا مرانجات دهید و به آنها بگویید که من مامور کمیسیون سنایستم و فقط یک دزد هستم... یک دزد ناشی.

شوخی طبیعی های یک مرد شد

حاج رضا مهاجرانی، فردی شوخ طبع بود و مزاحهای شیرین او و همکارانش خواندنی است. وی خاطره زیر را از بر خورد مرشد نصرالله با یک مامور راهنمایی نقل می کند:

در سالهای قبل از انقلاب یک مامور پلیس در میدان شهید، موتور مرشد نصرالله را توقیف می کند. مرشد نابینا بوده و راننده اش هر چه التماس می کند، پلیس گذشت نمی کند. مرشد به پلیس میدان می گوید که روضه خوان است و این طوری از کار و زندگی اش می ماند. او هم از سر شوخی به مرشد نصرالله می گوید: «همینجا روضه بخوان تا بگذارم بروی.»

او هم همانطور که روی موتور نشسته بود، شروع به خواندن روضه می کند و موتور را از پلیس می گیرد.

عدالت روسها!

میرزا ابوالقاسم ضیاءالاعما از مشروطه خواهان تبریز بود و برای ترویج مشروطیت در سال ۱۳۲۴ قمری روزنامه هفتگی به نام «اسلامیه» با چاپ سنگی در تبریز تاسیس و منتشر کرد.

در سال ۱۳۳۰ قمری که روسهای تزاری وارد تبریز شده و شهر را اشغال کردند، چند نفر از افراد سرشناس را که هواخواه مشروطه بودند، دستگیر کردند. از آن جمله ضیاءالاعما و هفت نفر دیگر که یکی از آنها حاجی میرزا علی آقای ثقة الاسلام شهید بود، که بلافاصله آنها را در روز عاشورا به دار کشیدند.

معروف است هنگامی که روسها ضیاءالاعما را

که اگر شرط ثبت شدن از دواج موقت اجباری شود، در عمل بسیاری از افراد در جامعه به سمت از دواج موقت نخواهند رفت چرا که در این صورت باید به صورت کاملاً آشکار و علنی و با حضور در مراجع رسمی انجام گیرد، در حالی که برای رسیدن به فواید از دواج موقت باید تا جای ممکن شرایط آن را ساده کرد تا کسانی که به ضرورت مایل به انتخاب از دواج موقت هستند، بتوانند از این فرصت و فرجه قانونی استفاده کنند که اگر چنین نشود از دواج موقت نیز مانند از دواج دائم محتاج تشریفات رسمی و علنی باشد، روابط نامشروع جایگزین آن خواهد شد و آنچه در عمل روی خواهد داد این است که آنها بی که قصد داشتند از دواج موقت را انتخاب کنند، به دلیل اجباری شدن ثبت چنین ازدواجی، آن را رها خواهند کرد و به سمت روابط نامشروع کشیده خواهند شد. این عده و طرفداران این نظر اینطور ادامه می دادند که در قواعد فقهی اسلام نیز از دواج موقت نیاز مند ثبت نیست و در قانون مدنی که در حکم قانون مادر برای لایحه حمایت از خانواده است نیز از دواج موقت نیازی به ثبت در دفاتر رسمی از دواج ندارد و البته حکم از دواج موقت نیز یک حکم اضطراری و برای افرادی در شرایط ویژه است و اینکه انجام از دواج، بدون ثبت اجازه داده شده نه به قصد باز شدن راه برای هوسرانیان، بلکه برای تدبیر چاره ای در شرایط خاص و به قصد دور نگه داشتن افراد از ارتکاب روابط نامشروع است.

بیماری کشنده ایدز به دیگری منتقل گردد و از دواج به ثبت نرسیده باشد، امکان پیگیری چنین مواردی نیز برای قانونگذار بسیار دشوار خواهد شد، ضمن اینکه در هر حال اگر از دواج موقت بر اساس قانون احتیاجی به ثبت و اعلام به مراجع رسمی نداشته باشد، ممکن است عده ای در جامعه با سوءاستفاده از این امکان، ابزاری برای هوسرانی خود به چنگ آورند.

دوستان، اطرافیان و جزء جزء جامعه، ایشان و چنین رابطه ای را کاملاً طرد و نفی کنند به گونه ای که سنگینی و زشتی سوءاستفاده از از دواج موقت جهت هوسرانی چنان باشد که سوءاستفاده کنندگان جرأت و جسارت این حيله گری را نداشته باشند. این البته با چند خط و چند جمله قانون نویسی و در کوتاه مدت دست یافتنی نیست و شاید سرمنشأ اختلافات در میان نمایندگان مجلس شورای اسلامی و کارشناسان بررسی کننده لایحه نیز همین نکته باشد. شورای نگهبان قانون اساسی و مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز هنوز تا فرصت باقی است می توانند با چنین رویکردی به ماجرای از دواج موقت در قانون بنگرند و راه حلی پایدار برای رفع این اشکال به پیدا کنند.

گرفته و به همراه خود می بردند. مادرش برادر خود حاجی محمد قلیخان را به همراه او فرستاد که پسرش تنها ماند، و رسوایان دستور داشتند که ۸ نفر از روشنفکران تبریز را با اسامی مشخص به دار بزنند. در این هنگام نفر هشتم با ترستی فرار کرد. هنگام شمارش افراد روسها دیدند که تعداد هفت نفر است، در صورتی که آنها دستور اعدام ۸ نفر را داشتند، حاجی محمد قلیخان را که نزدیک آنها ایستاده و ناظر اعمالشان بود، نفر هشتم حساب کرده و به عوض شخص فراری به دار زدند.

این، رسم ایران است!

سفیر روس در تهران به رسم ایران، آدمهای زیادی را همراه خود به این طرف و آن طرف می برد. روزی از امیر کبیر وقت ملاقات خواست. سه ساعت به غروب مانده، به او وقت دادند. سفیر سر ساعت آمد اما امیر بیرون نیامد. سفیر منتظر ماند، خواست برود پیشخدمت جلو او را گرفت که امیر می آید. باز یک ساعت منتظر ماند، خواست برود، پیشخدمت جلو او را گرفت که امیر می آید. باز یک ساعت طول کشید و امیر بیرون نیامد. سفیر متغیر شد که به دولت امپراطوری توهین شده و حرکت کرد که برود.

همزمان امیر آمد و پرسید: «چه شده؟»

سفیر گفت: «دو ساعت قبل قرار گذاشته بودید والان آمدید!»

امیر گفت: «این رسم ایران است!»

سفیر گفت: «ما به رسم خود رفتار می کنیم!»

امیر کبیر گفت: «شما در روسیه چند نفر همراه می برید؟»

سفیر گفت: «تنها می رویم.»

امیر کبیر گفت: «چرا اینجاده زیادی نوکر با خود همراه می آورید؟»

سفیر پاسخ داد: «به رسم ایران.»

امیر گفت: «اگر به رسم ایران راه می روید، رسم قرار ایرانی هم دو ساعت تاخیر دارد!»

تباکوی شاه عباسی

می گویند شاه عباس از کسانی که قلیان یا چپق می کشیدند بسیار بدش می آمد و حتی به خدمتگزاران خود دستور داد در سر چندین قلیان به جای تنباکوی پهن بریزند و آماده نگه دارند. روز دیگر وقتی امرا و بزرگان و سران مملکت در مجلس میهمانی وی حضور یافتند به اشارتش آن قلیانها را به دست کسانی که به کشیدن قلیان عادت داشتند، دادند. در آن اثنا شاه به ایشان گفت: «این تنباکورا وزیر همدان برای من فرستاده و گفته بهترین تنباکوی دنیاست. شما چه می گوید؟»

همه پس از آن که قلیان کشیدند از حسن سلیقه وزیر همدان در تهیه چنان تنباکوی خوبی تمجید کردند و یکی از آنان به سر قلیه عالم قسم خورد که تا آن زمان هرگز تنباکوی به آن خوبی نکشیده است! نگاه شاه به خفت و تحقیر به آنها نگر بست و گفت: نابود باد چیزی که مدعیان عقل و فهم و تجربه، شناختن آن را از پهن نتوانند... و از آن پس کشیدن قلیان را منع کرد.